أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 بحث راجع به كلام امام صادق علیه‌السّلام در رعایت تقوا بود كه امام صادق علیه‌السّلام به «عنوان بصری» می‌فرمایند: فَهذا اولُ درجة التّقی.

 رفقا حتماً این روایت را به‌طور مرتب مورد مطالعه و دقت قرار می‌دهند كه مطالبی را كه گفته می‌شود و خدمت رفقا عرض می‌شود بتوانند به هم ربط بدهند و مسائل در دستشان باشد. آنچه را كه راجع به رعایت موازینی كه آن موازین، انسان را به آن مرتبه از رشد و آگاهی برساند كه دیگر جوّ و محیط و افراد در هر مرتبه و صنفی كه هستند نتوانند در انسان تأثیر بگذارند.

 مسئله مهم در مطالبی كه خدمت رفقا عرض شد بر این محوریت دور می‌زند كه در مكتب امام صادق علیه‌السّلام كه مكتب فهم است نه تقلید، مكتب فقه است نه تحجر، مكتب حریت و آزادی است نه مكتب چوب و چماق، مكتب عبودیت لله است نه عبودیت ناس و مردم، در این مكتب انسان چه باید بكند؟ هدف و آن مرتبه اعلای از وصول این نكته است كه انسان با رعایت مطالبی را كه امام صادق علیه‌السّلام به عنوان بصری می‌فرمایند، انسان به این مرتبه برسد و به این درجه از آگاهی دسترسی پیدا كند كه دیگر محیط در انسان تأثیرگذار نباشد.

 محیط یعنی چی؟ تمام افراد مردم، جریاناتی كه اتّفاق می‌افتد چه در خود كشور چه در سایر ممالك دیگر، مسائلی كه مطرح می‌شود، خبرهایی كه انسان می‌شنود، مطالبی را كه انسان می‌بیند، قضایایی كه انسان مشاهده می‌كند، حال و هوایی كه بر یك جمع حكومت می‌كند، مسائل و احساساتی كه جمعی را در درون خود حل می‌كند و هضم می‌كند و قوای عاقله آن جمع را از آنان می‌گیرد، عقل آنها تابع احساسات و احساسات محكوم فضای حاكم بر آن محیط و ظرف می‌شود. امام صادق علیه‌السّلام با این بیاناتی كه خدمت رفقا عرض شد انسان را از این حال و هوا می‌خواهد بیرون بیاورد. تازه می‌فرماید هذا اول درجة التّقی. وقتی شما به این مرتبه رسیدید كه دیگر كسی نمی‌تواند در شما تأثیرگذار باشد. قسم حضرت عباس هم بخورد در شما دیگر فایده‌ای ندارد، قسم جلاله بخورد در شما فایده‌ایی ندارد.

 اتّفاقاً دیروز داشتم به یك مناسبتی كتابی را از یكی‌

 از همین فلاسفه غربی مطالعه می‌كردم. حرف خیلی خوبی بود، از دكارت بود. می‌گفت انسان باید به مسائل در آن حد یقین داشته باشد كه الان من دارم این خورشید را می‌بینم، به این نحو نسبت به مسائل باید توجه داشته باشم. این همین حرف قرآن است، همین حرف اسلام است. همین حرف مكتب اهل‌بیت است كه می‌فرماید: وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا الإسراء، ٣٦ قرآن در هزار و چهارصد سال پیش با ندای متابعت از یقین صد در صد، متابعت از یقینی كه نود و نه و نیم هم نیست. این متابعت را اسلام در آن زمانی كه تمام مردم بر اساس توهّم و تخیل بنای جامعه خودشان را نهاده بودند. بت‌ها را تراشیده بودند و بر بام كعبه گذاشته بودند و این بت‌ها را وسیله قرار داده بودند برای تبرك، بت‌ها را سجده می‌كردند. در آن موقع اسلام می‌آید می‌گوید كه مكتب من، مكتب یقین صد در صد است. وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ‌ دنبال نرو، قدم نگذار، پایت را آنجایی نگذار كه در آنجا گمان و ظن حاكم است. الان مردم دیگر به سی چهل درصد هم عمل می‌كنند. ظن و گمان می‌دانی یعنی چی؟ یعنی هشتاد درصد، نود درصد، نود و پنج درصد، نود و هشت درصد، بسته به مراتبی كه گمان در آن مراتب راه دارد. باید به یقین برسی و وقتی‌كه به یقین رسیدی آن وقت مطلب دیگر بر تو تمام است.

 امام صادق علیه‌السّلام می‌خواهند ما را به اینجا برسانند. حضرت با این مطالبی كه بیان شد و عرض شد می‌فرمایند شما تازه رسیدی به اولین درجه و مرتبه از تقوا. به این مرتبه كه رسیدید با عنایت پروردگار و با اتصال به آن مبدأ، نه بدون اتصال، چون اگر بدون اتصال باشد باز وهم است. با اتصال به اشراب از ناحیه پروردگار و علم به اینكه خدای متعال آنچه را كه حق است بر نفس و بر عقل انسان او را نازل می‌كند. گرچه تمام افراد حكم به جهتی بكنند ولی آن كسی كه به مرتبه تقوا رسیده است حكم به دیگری می‌كند. لازم نیست كه حتماً سروصدا بكند، لازم نیست حتماً در میان مردم به یك نحوی تظاهر كند، لازم نیست مطالبی را كه احساس می‌كند با داد و بیداد و جّو و تظاهر و اینها همراه باشد. خودش مطلب را می‌فهمد و سرش را پایین می‌اندازد و به دیگری هم كاری ندارد. كه آیا دیگری این مطلب را می‌فهمد یا نمی‌فهمد؟ حد و ظرفیت برای ادراك به این مطلب را دارد یا ندارد؟ خودش مسئله را می‌گیرد وحركت می‌كند و به جلو می‌رود. به این مرتبه اگرانسان برسد، این مرتبه، مرتبه تقوا است.

 راجع به مسئله تقوا همان‌طوركه نظر رفقا و دوستان هست در جلسات گذشته مطالبی عرض شد و خدمت رفقا معروض شد كه تقوا در میان اصطلاح و عرف جامعه یك معنایی دارد ولی در میان اهل معرفت و اهل عرفان و اهل عقل و منطق و واقع دارای معنای دیگری است. آنچه كه در میان مردم، مسئله تقوا معروف است: هر كسی سر به زیرتر باشد، قدم‌ها را در خیابان آهسته‌تر بردارد، كمتر صحبت كند، بر سر سفره كه‌

 می‌نشیند از آن غذاهای خیلی پایین‌تر و سبك‌تر، از آنها بهره بگیرد، از نقطه نظرعبادت بیشتر به عبادت بپردازد، وقت خود را بیشتر به اذكار و عبادات و اینها بگذراند. در پوشش، در كسوتِ طبقه زیر متوسط خود را درآورد، لباس‌هایی كه می‌پوشد لباس‌هایی باشد كه در میان متعارف مردم و عرف متعارف، در یك حد پایین‌تری قرار دارد، از وسیله نقلیه‌ای كه استفاده می‌كند خیلی در حدّ پایین و از چشم افتاده طبقات جامعه باشد. این فرد به تقوا معروف است و این مسئله و این فرهنگ از زمان سابق هم بوده. از زمان سابق یك همچنین طرز فكری بوده منتها در طبقات مختلف زمان، در ازمنه مختلفه در هر زمان به یك شكلی بوده مطابق با رسم و رسومات آن زمان. از این نقطه نظرحقیقت تقوا با زهد در میان جامعه به یك معناست. یعنی چه از نقطه نظر مفهومی و یا اصطلاحاً به حمل شایع صناعی از نقطه نظر وجود خارجی، تقوا با زهدِ به این معنا، در یك حد و در یك ردیف است، این را می‌گویند تقوا.

 خدمت رفقا قبلا عرض شد كه انسان برای انجام كارهایی كه در خارج از او سر می‌زند دواعی مختلفی دارد و آن داعی علت برای بروز و ظهور افعال خارجی ماست. چه‌بسا افرادی برای رسیدن به آن دواعی، خود را به مشقّاتی می‌اندازند، به زحماتی می‌اندازند. اما در واقع آن داعی، داعی عقلایی و منطقی نیست. آن غرض، غرض عقلایی و منطقی نیست. بسیاری از افراد برای اینكه خود را در میان مردم موجّه نشان بدهند دست به یك همچنین كارهایی می‌زنند. برای اینكه خود را در میان مردم ممتاز از دیگران قلمداد كنند به یك همچنین اعمالی دست می‌زنند، برای اینكه وضعیت خود را به شكلی درآورند كه بیشتر مورد توجه افراد باشند یك همچنین كارهایی از آنها سر می‌زند.

 در گلستان سعدی آن وقتی‌كه ما گلستان می‌خواندیم یك حكایتی را ایشان نقل می‌كردند كه زاهدی با فرزندش در خدمت پادشاهی بود. هنگام نماز، اضافه بر آن نمازها، شروع كرد به نماز خواندن و در وقت غذا خیلی مقدار كمی از آن سفره‌ایی كه گسترده شده بود غذا گرفت و به حال گرسنه هم برخاست. وقتی‌كه به منزل رسید رو كرد به فرزند گفت غذا را تكرار كن كه ما نصیب خود را از غذا در خدمت سلطان نبرده‌ایم. فرزند گفت پس نمازها را هم تكرار كن كه آن حظ و نصیبی كه باید از نماز ببری نبرده‌ای! نمازت را برای پادشاه خوانده‌ایی و واقع مسئله هم همین است.

 در جلسه گذشته روی این نكته تأكید شد كه نفس فعل فی‌حدّنفسه دارای ارزش و اعتبار نیست، خود فعل به تنهایی. آن نیت و غرضی كه در پشت این مسئله نهفته است آن غرض باید دید كه چه غرضی است و علت برای این مسئله چه مطلبی بوده؟ علت برای انجام این فعل چه نیتی بوده؟ علت برای‌

 اقدامی كه این فرد در این مسئله می‌كند، چه علتی هست و به چه كیفیتی هست؟

 انسان از نقطه نظر مراتب فكری و مراتب عقلانی و ظرفیت تفكر دارای مراتب مختلف است. به‌طور كلی و به نحو غالب، آن علت و غرضی كه موجب می‌شود انسان یك عملی را انجام بدهد آن عمل بر اساس مبادی است كه آن مبادی و به عبارت ساده‌تر بر اساس یك پایه‌هایی است كه آن پایه‌ها، پایه‌های یقینی و پایه‌های اساسی و پایه‌های منطقی نیست. در انسان مسائل مختلفی وجود دارد، از اغراض و صفاتی كه آن اغراض و آن صفات و آن خصائص و خصائل در وجود افراد مختلف است. یكی از آن صفاتی كه در وجود انسان است، مسئله حبّ نفس است. مسئله حبّ نفس و دوست داشتن نفس و دوست داشتن خود و احترام و ارزشی كه انسان برای خود قلمداد می‌كند و موقعیت خود را در نظر می‌آورد، این مسئله در خیلی از موارد به عنوان محور و اصل اساسی در رفتار انسان و در حركات انسان است. انسان می‌خواهد همیشه خود را مورد توجه قرار بدهد، خود را مورد جلوه قرار بدهد، خود را مورد نظر قرار بدهد، آن هدف اصلی جلوه دادن است و بعد سایر مطالبی كه در حول‌وحوش انسان می‌گذرد.

 البته یك مقدار از این مسئله بسیار مطلوب است و مقتضای روابط اجتماعی و منطبق با سلیقه‌های انسانی و مطابق قضایای فطری و مسائل واقعی و حقیقی است كه خداوند در انسان قرار داده و انسان را بر آن اساس خلق كرده و در میان جامعه به تلاش و تكاپو واداشته. مسئله زیبا بودن و حالتی را كه انسان داشته باشد، در زی قرار بگیرد كه آن زی موجب توجه بشود تا حدودی مطلوب است و هیچ اشكالی ندارد و بلكه باید این‌طور باشد. راجع به این مسئله قبلًا صحبت شد در محدوده‌ایی كه انسان در آن محدوده با افراد تماس دارد، حتی اگر تماس هم نداشته باشد باید از نقطه نظر وضعیت و كیفیت به وضعیتی باشد كه موجب اشمئزاز و تنفّر افراد و آن اشخاصی كه با آنها در مجالس و در رفت و آمدها ارتباط دارد نباید باشد. پوشیدن لباس نظیف این یك مسئله‌ایی است كه مورد طبع انسان است، فطرت انسان اقتضای یك همچنین مطلبی را می‌كند. پوشیدن لباسی كه كثیف نیست و انسان متأثر نمی‌شود.

 چند روز پیش گاهی این‌طرف و آن‌طرف می‌روم، اگرمسیر نزدیك است پیاده می‌روم، اگر نه می‌آیم از وسایل عمومی، گاهی اوقات هم تلفن می‌كنیم همین وسایل شخصی می‌آیند انسان را می‌برند، كاری انسان دارد با همین وسایل و اینها می‌رود ما تلفن كردیم وسیله آمد، همین كه من آمدم سوار وسیله شدم از بویی كه در این وسیله بود گفتم آقا نگهدار، من همین جا پیاده می‌شوم. این دفعه اگر خواستید برای ما تاكسی بفرستید یك تاكسی نظیف بفرستید. تاكسی كه به آن رسیده باشند. گفتم شما خودت ناراحت نمی‌شوی تو این وسیله نشستی؟ واقعاً خودت ناراحت نمی‌شوی؟ گفتم چرا نمی‌روی این را نظیف كنی؟ چرا نمی‌روید این صندلی‌هاش را تمیز كنید؟ چرا

 نمی‌روید اینها را بشویید؟ پیاده شدم، یك مبلغی كه برای انصراف است دادم. گفتم آقا این مبلغ را بگیر و برو، من با یك وسیله دیگر می‌روم. چقدر زشت است كه انسان در میان جامعه‌ایی حركت كند، با افرادی ارتباط داشته باشد كه به این نحو باشند. آن لباسی را كه انسان می‌پوشد لباس نظیف، وقتی می‌آید در یك همچنین ماشینی می‌نشیند روی یك همچنین صندلی، تمام آلودگی‌هایی كه روی این صندلی است همه به لباس انسان منتقل می‌شود.

 آن وقت شما ببینید كه در اسلام چقدر نسبت به مسئله نظافت تأكید شده؟ آدم وارد این مساجد می‌شود، وارد این تكایا می‌شود، با بعضی از افراد كه می‌آید صحبت می‌كند از دومتری كه با آنها نشسته متأذی است و می‌خواهد زود مطلب تمام بشود و بلند شود و برود. خیلی این وضع، وضع اسف‌باری است. چرا مردم به این مطالب نباید برسند؟ اینها همه به خاطر بی‌توجهی به مسائل فطری و روابط اجتماعی است كه الان ما مبتلای به اینها هستیم آن وقت دیگران بر ما خرده می‌گیرند.

 رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم هر وقت از منزل بیرون می‌آمدند محاسن خود را شانه می‌كردند، موهای خود را شانه می‌كردند، نگاه می‌كردند كه جایی از لباسشان لكه نداشته باشد، حتی اگر یك لكه‌ای [می‌دیدند در روایت داریم حضرت لباسشان را عوض می‌كردند، به عیالشان می‌گفتند كه این لباس را تمیز كن یا خودشان می‌رفتند تمیز می‌كردند. در خیلی موارد داریم حضرت خودشان با آب آن لباس را تمیز می‌كردند، حالا یك لكه‌ایی هم هست كه كنار عبا وجود دارد ولی ممكن است این لكه دیده شود. پیغمبر، این كارها را نه به خاطر اینكه خودش را در میان مردم موجّه جلوه بدهد می‌كرد، نه! از آن طرف سوار، الاغ هم می‌شد، یك نفر هم پشت خودش می‌نشاند. از آن طرف پیغمبر كارهایی می‌كرد كه از نقطه نظر جامعه، در شأن یك نفر نبود و اینها مطالب اعتباری بود، اینها بر اساس انانیت شخصیت‌ها و توهّمات باطله بود. نظافت چه ارتباطی دارد با مسئله زهد و این حرف‌ها؟ حضرت خود را تمیز می‌كردند، شانه می‌كردند، تو آینه نگاه می‌كردند. پیغمبر از جمله كارهایی كه می‌كرد این كه به چشم خود سرمه می‌كشید. البته این مسئله‌ای است كه الان در میان جامعه و اینها مطرح نیست. صَرف نظر از خواصی كه دارد.

 برای رفقا عرض كردم جریان سفیان ثوری، آن درویش قلابی، آن صوفی قلابی، صوفی كه فقط برای جلب توجه مردم خود را به این اشكال غیرمتعارف در می‌آورند و خود را در قالبی غیر از آنچه كه باطن بر آن قالب است خود را در میان افراد جا می‌زنند. یكی از همان افراد سفیان ثوری بود كه آمد خدمت امام صادق علیه‌السّلام و قضیه‌اش معروف است. از جمله اعتراضاتی كه به امام صادق می‌كرد این بود كه به‌

 حضرت می‌گفت چرا شما لباس تمیز و نظیف پوشیدید؟ حضرت فرمودند پس لباس كثیف بپوشم؟[[1]](#footnote-1) یعنی آن‌قدر این آدم، آدم احمق و نفهم است كه حتماً انسان باید لباسی را بپوشد، لباسی را باید به تن بكند، زهدی باید داشته باشد، یك كیفیتی داشته باشد كه شپش از پایین تا كله‌اش بالا برود، عقرب از بالا تا پایین بیاید. آن وقت این فردی است كه در میان مردم به زهد معروف است و مورد توجه پروردگار و مورد نظر ملائكه! پیغمبر به چشم‌های خودشان سرمه می‌كشیدند. بهترین لباس و نظیف‌ترین لباس را برای بیرون آمدن انتخاب می‌كردند. وقتی‌كه می‌خواستند بیرون بیایند به خود عطر می‌زدند و با این وضعیت می‌آمدند بیرون، آن هم در میان چه كسانی؟ در میان اشخاصی كه شاید ماه به ماه اصلا حمام را ندیده باشند و نسبت به این مسائل، بی‌اعتنا باشند. پیغمبر و ائمّه علیهم السّلام در میان مردم این طور بودند و با اصحاب خود به این كیفیت برخورد می‌كردند و آنها را به این نحو تشویق می‌كردند.

 از جمله مطالبی كه امام صادق علیه‌السّلام در روابط اجتماعی و روابط خانوادگی دارد این است كه حضرت به اصحاب خود می‌فرمایند وقتی‌كه می‌بینند یك نفر از اصحابشان آمده ژولیده و پولیده حضرت می‌فرمایند تو چطور با خانواده خودت این‌طوری سر می‌كنی؟ تعجب كرد كه امام علیه‌السّلام این حرف‌ها را دارد به من می‌زند. حضرت می‌فرمایند چطور تو توقع داری كه عیال تو خود را برای تو بیاراید و به نحوی درآورد كه مورد توجه تو باشد ولی او دل ندارد؟ آیا او احساس ندارد؟ آیا او نباید یك همچنین انتظاری داشته باشد كه حداقل شوهر او به نحوی باشد كه بتواند با او سر كند؟ بتواند با او زندگی كند؟

 ببینید! چقدر امام علیه‌السّلام همین امام صادقی كه رئیس مكتب ماست، رئیس فقه ماست نسبت به چه ظرایفی حساب باز می‌كند. برای هر جهتی و برای هر مهمی كه از نقطه نظر ما ممكن است اهمیت نداشته باشد، در روابط خود به این مسائل توجه نداشته باشیم ولی حضرت یك‌یكِ شاگردان خود را، اصحاب خود را به نحوی می‌خواهد بار بیاورد كه در هر مرتبه، در آن مرتبه كمال از مسائل اجتماعی و مراتب بروز و ظهور افعال یك انسان، انسان قرار بگیرد. همان‌طوری كه انسان توقع دارد كه محیط منزل به آن كیفیت باشد دیگران هم از انسان همین انتظار را دارند، همین تقاضا را دارند. ولی در بعضی از موارد مشاهده می‌شود كه به این قضایا آن ترتیب اثر واقعی داده نمی‌شود و اینها را خلاف شئون یك فرد قلمداد می‌كنند. خلاف تقوا قلمداد می‌كنند، خلاف زهد و عبودیت قلمداد می‌كنند.

 پس پرداختن به این مسائل در این محدوده خود، یكی از مسائلی است، یكی از اصولی است كه انسان باید به این مطالب برسد اینها به جای خود محفوظ، ولی صحبت در این است‌

 كه انسان این طبیعت زیبانمایی و جلوه‌گری را به عنوان اصل برای روابط اجتماعی قرار بدهد. این مذموم است كه تمام هدف و فكر روی این جهت باشد كه انسان خود را به دیگران بنمایاند، خود را به دیگران نشان بدهد، خود را به دیگران ارائه بدهد، به یك نحوه‌ای باشد كه از نقطه نظر روابط اجتماعی و دیدگاهی كه دیگران نسبت به او دارند، آن دیدگاه همیشه بر یك میزان بماند. نتیجه‌اش این می‌شود وقتی‌كه برای انسان یك حكمی می‌آید كه آقا فلان كار را باید انجام بدهی و این عمل با این دیدگاه در تعارض واقع می‌شود. به حج باید مشرف بشوی و درحج باید سرت را بتراشی، یك مرتبه این دیدگاه می‌آید و در قبال حكم الهی، خود را می‌نمایاند، خود را در مقابل این مسئله قرار می‌دهد. در قبال اطاعت از امر الهی خود را مانع برای این مسئله قرار می‌دهد، مانعِ برای رسیدن به آن واقعیت و آن حقیقت قرار می‌دهد. اینجا چه باید كرد؟

 مسئله اینجاست كه انسان باید شرایط لازم در حول‌وحوش خود را بر اساس آن كیفیت و تفكر صحیح همیشه مورد ارزیابی قرار بدهد و آنها را منطبق كند با آن تفكر، نه اینكه خود را محكوم آن شرایط بگرداند و بعد بیاید با بهانه‌های مختلف، با وسائل مختلف، از متون دینی، از كلمات صادره و وارده از ائمّه علیهم السّلام خود را نسبت به آن شرایط منطبق كنید.

 این قضیه یك مسئله‌ای است. وقتی‌كه انسان بیاید در قبال حكم الهی بایستد، حالا بعداً به هر نحوی انجام بدهد یا نه آن یك مطلب دیگری است. در خیلی از موارد انسان می‌بیند وقتی‌كه با یك همچنین جریاناتی برخورد می‌كند، اولین مطلبی كه به نظر انسان می‌رسد این است كه یك راه فراری پیدا كند برای اینكه به آن نقطه مورد نظر برسد، از همان موقعی كه انسان می‌خواهد به دنبال این قضیه بگردد و دنبال آن نقطه بگردد، از همان وقت ارتباط قطع شد، تا حالا ارتباط بود، تا به حال این مسائل بود، تابه‌حال این وارده بود، همین كه انسان آمد و آن خواست پروردگار را به كناری گذاشت و فكرش را برد به دنبال اینكه یك چاره‌ایی بیاندیشد، برای رسیدن به آن خواست خود، خدا هم گفت حالا كه این‌طور كردی ما هم بستیم، می‌بندیم و بعد هم تو را در یك راهی قرار می‌دهیم كه به مطلوب برسی، به مقصدت برسی، به آن نیتت برسی. می‌رود از آن سؤال می‌كند آقا مرجع شما كیه؟ از كی تقلید می‌كنید؟ می‌گوید من از فلان كس، راجع تراشیدن مو نظرش چیه؟ می‌گوید احتیاط بكن: هان! این خوب است برویم سراغ این! ببینید، خدا یك نفر را می‌آورد در سر راه او قرار می‌دهد. از همان افرادی كه او را می‌توانند به آن نیتش برسانند. چرا؟ چون نفس او درحال درگیری است، نفس او در حال تلاطم و تضارب است. نفس او در حال فرار است. نفس او به دنبال بهانه است. اگر سر خود را نزند نفس‌

 او او را ملامت می‌كند. خلاف حكم الهی را انجام دادی، مخالفت كردی، حج تو ممكن است اشكال پیدا بكند، معصیت الهی را انجام دادی. اینها را نفس، همه در نظر می‌گیرد، بعد به دنبال یك راه فرار دیگری هم می‌گردد كه بتواند خود را آرام كند، در سكونت و اطمینان در بیاورد، در این كشاكش و تضارب و دیالوگی كه برای این دو مسئله در نفس خود بوجود آورده است، خدا راه را در اختیارش قرار می‌دهد می‌گوید: بفرما، هان! داری دنبال یك راهی می‌گردی كه از آنچه را كه من گفتم خود را خلاص كنی و به نیات خود برسی، ممكن بود با این فرد ارتباط پیدا نكنی، ممكن بود با این شخص برخورد نكنی، ولی همین كه بر سر این دو راهی برسی، به جای اینكه از این خیابان بروی من در فكر تو می‌اندازم از این خیابان بروی و وقتی به وسط این خیابان رسیدی، یك همچنین فردی در قبال تو قرار می‌گیرد و تو از او سؤال می‌كنی و مشكل تو را حل می‌كند.

 اما اگر از اول دل را به من سپرده بودی، و نیت تحصیل رضای مرا در خاطر داشتی، من از اول تو را در این جاده نمی‌انداختم، در ذهنت می‌انداختم از این طرف بروی. یك همچنین فردی، باهات اصلا برخورد نكند. هان! وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللَه وَ اللَه خَيْرُ الْماكِرِينَ‌ آل‌عمران، ٥٤ اینها می‌خواهند در قبال حكم خدا مكر بورزند، مكر یعنی حیله و راه فرار. در قبال حكم الهی چاره پیدا بكنند. اینكه می‌خواهم عرض كنم یك نمونه‌اش است در هر قضیه این‌طور است: یك نمونه این است. نمونه‌های دیگری دارد خیلی‌هایش را خدمت رفقا عرض كردم و خیلی‌هایش را هم انسان باید با تجربه به آنها برسد. در زندگی خدای متعال برای انسان تمام این موارد را پیش می‌آورد. همه این مسائل را پیش می‌آورد.

 اینكه ما در مقابله با این جریان، كدام یك از دو طرز تفكر و كدام یك از دو خواست را در ذهن خود و در سینه خود و در مغز و فكر خود قرار می‌دهیم. آیا اول آنچه را كه مورد رضای الهی است او را مد نظر می‌آورم و بعد به دنبال مسائل و قضایایی كه در حول‌وحوش خود می‌گذرد حركت می‌كنیم؟ این می‌شود همان نوری كه خدای متعال آن نور را به واسطه توجه انسان به او در قلب انسان قرار می‌دهد. با این نور می‌آیید می‌نشینید با یك نفر صحبت می‌كنید می‌بینید با دل شما حرف‌هایش نمی‌خواند، رد می‌شوید. با این نور می‌روید در یك جایی با یك فردی صحبت می‌كنید كه اهل مطالب است، اهل علم است، حرف می‌زنید به دلتان نمی‌نشیند. با این نور می‌روید با شخص ثالث صحبت می‌كنید، بالاتر است، می‌بینید به دلتان نمی‌نشیند، نمی‌نشیند، نمی‌نشیند، چرا نمی‌نشیند؟ چون او این نور را ندارد، او این اتصال را ندارد. علمش از شما بالاتر است ولی اتصال ندارد به دل نمی‌نشیند. اطلاعش بر كتب از شما بیشتر است ولی وقتی‌كه صحبت می‌كنید با او، می‌بینید نمی‌توانید در مقابلش حرف بزنید. از عهده استدلالش نمی‌توانید بربیایید. تقصیر هم ندارید چون اهل این مطالب نیستید

 اشكال هم ندارد مسئله‌ایی هم متوجه شما نیست. ولی نور خدا فقط اختصاص به اهل علم ندارد، نور خدا فقط اختصاص به آنهایی كه اهل كتاب و دفترند ندارد، نور خدا اختصاص به آنهایی كه سنی از آنها گذشته و هفتاد، هشتاد سال در این مسائل سیر می‌كنند ندارد. نور خدا احتیاج دارد به یك دلی كه آن دل خود را پاك كرده. اینجا می‌آید، آنجا می‌آید می‌رود به آن دست می‌زند.

 چندی پیش یكی از دوستان هنوز هم من او را ندیدم برای من یك نامه‌ای نوشته حالاتش را بیان می‌كند. توسط یك نفر، گفته بوده كه شما فلان كتاب‌ها را مطالعه بكن شروع كرده به مطالعه كردن كتاب‌های مرحوم آقا اینكه عرض می‌كنم واقعیات است چشم بندی نیست شروع كرده اینها را مطالعه كردن، در نامه‌ایی كه برای من نوشته این‌طور بود، از وقتی‌كه من شروع كردم كتاب پدر شما را مطالعه كردن، احساس كردم من با دیروزم فرق كردم. راست دارد می‌گوید. این مطالب را همه می‌نویسند، همه جا می‌نویسند در هر كتابی هم هست همه هم از آن صحبت می‌كنند. چرا این كتاب خصوصیتش به این نحوه است؟ چون همان نفسی كه الان، آن نفس این مطالب را با قلم و بیان و بنان خود، به رشته تحریر در آورده است همان نفس الان این فرد را در این مطالعه دارد ساپورت می‌كند، آن روح و آن تسلّط او از عالم برزخ و عالم قیامت، همراه تك‌تك حروف و تك‌تك كلماتی است كه این شخص با اطلاع بر این مطالب، به آن نفس متصل می‌شود. آن حقیقت، حقیقت ولایت است. امام زمان دارد او را الان تأیید می‌كند، از ناحیه او دارد این مسئله می‌آید. دل خودش را پاك كرده، دل خودش را صاف كرده حالا كه دلش صاف شده، در دل یا باید رحمان قرار بگیرد یا باید شیطان قرار بگیرد. دل نمی‌شود خالی باشد رفقا. دل هیچ وقت خالی نیست. «دیو چو بیرون رود فرشته درآید» یا جای ملك است یا جای شیطان. بدون این دو معنا ندارد. یا جای توهّم و تخیل است یا جای عقل. یا جای میل به دنیا و كثرات است یا جای میل به رحمان و توحید و معنویت، نمی‌شود در یك جا هر دو وجود داشته باشد. بله، انسان می‌تواند توجه به توحید داشته باشد، توجه به تجرّد داشته باشد، توجه به قرب داشته باشد، رضای پروردگار را محور قرار بدهد برای تمام كارهایی كه انجام می‌دهد درعین‌حال كارهای دنیایش هم انجام می‌دهد. منافاتی ندارد كسی نگفته حالا كسی كه به سمت خدا می‌رود برود تو غار زندگی كند. نهی هم شده، مذمّت هم شده، عتاب و خطاب هم روی آن آمده. نه تنها فقط نهی و مّذمت، نه، این نیست. ولی صحبت در این است كه محوریت چه باید باشد؟

 می‌گفت از وقتی‌كه شروع كردم این كتاب را خواندن دیدم حالم عوض شد هی گذشت، گذشت دیدم من نسبت به این مسائل اصلا افكارم دارد یك جور دیگر می‌شود، یك ذهنیت دیگر پیدا

 می‌كنم. این كتاب راجع به یك مطلب نوشته شده من ذهنم راجع فلان قضیه عوض شده، اصلا این ربطی به آن ندارد. این چیه؟ این همان اتصال است. می‌گوید شبهاتی برایم پیدا شده است چه بهتر كه بروم با اهل فن و با اهل علم این شبهات را مطرح بكنم. آمدم با یك نفر كه خیلی در آن شهر معروف و مشهور بود، مورد توجه افراد بود صحبت كردم مطرح كردم، دیدم این حرف‌هایش به دلم نمی‌چسبد. این یك چیز دیگر دارد می‌گوید من یك چیز دیگر فهمیدم، این دارد در یك وادی دیگر حرف می‌زند ببینید، هان، داریم به آن مطالب می‌رسیم ها. رفقا دارند به آن جریانات به آن نتیجه‌ای كه می‌خواهیم بگیریم می‌رسیم حالا یا امروز یا روزهای دیگر دارم صحبت می‌كنم با فردی كه خودش اهل تألیف است مورد توجه افراد است، محل مراجعه افراد است، مسائل، مطالب، اعتقادات افراد را دارد. ولی دارم با او حرف می‌زنم ولی نمی‌چسبد حرف‌هایش، دلم را نمی‌گیرد نتوانست آنچه را كه من می‌گویم به من تزریق كند. مرا اشراب كند از آنچه كه مورد نظر من است. می‌گفت تا اینكه من یك مطلب را بیان كردم، گفتم این در فلان كتاب: آقا این كتاب را بگذارید كنار، اینها یك عدّه درویش‌اند، اینها معلوم نیست. گفتم هان! حالا فهمیدم، حالا فهمیدم كه چرا نگرفت. ببینید، اینكه اطّلاعی ندارد اینكه او را نمی‌شناسد، اینكه خبر ندارد. ولی چیه؟ آن اتصال همراه است، آن اتصال او را دارد تأیید می‌كند. با او دارد حركت می‌كند و با او معیت دارد. با او معیت دارد. می‌گفت رفتم سراغ یكی دیگر با او صحبت كردم دیدم نه او هم در یك حال و هوای دیگر، با شخص ثالث صحبت كردم دیدم نه! آمدم كتاب را باز كردم همان صفحه اول دیدم تمام جواب اشكالاتم آنجا داده شد.

 این آن حقیقتی است كه انسان خود را باید به آن حقیقت برساند، به آن مسئله باید وصل كند. الان دیگر سنی از ما گذشته، نسبت به مطالب هم كم‌وبیش اطّلاع داریم. چرا آنچه را كه در بعضی جاها پیدا می‌كنیم در جای دیگر نیست؟ چون محوریت و اساس در ظروف مختلفه و در جاهای مختلفه، آن اساس و آن محوریت فرق می‌كند، تفاوت دارد. اساس و محوریت برای ظاهرسازی و برای كثرت است ولی در بعضی از جاها اساس و محوریت برای ظاهرسازی نیست. تمام شد. اساس و محوریت بر جلوه دادن است. مجالس تشكیل می‌شود، محافل تشكیل می‌شود تبلیغات می‌شود، تو روزنامه‌ها نوشته می‌شود، در و دیوار كاغذ چسبیده می‌شود، پارچه و كتان و نایلون ... برای اینكه فلان مجلس تشكیل بشود، این مجلس كه معلوم است این مجلس همان است كه همان است، به همان وضع است كه بر آن اساس و بر آن نیات است. حالا اگر یك مجلسی تشكیل شد با این وضعیت، آن توقّعی كه می‌رفت كه فلان قدر باشد یك چهارم انجام شد، می‌بینید زمین و آسمان به هم دوخته شد؛ ای داد چرا این‌طور شد؟ ای داد چرا فلان؟ چون آن توقع حاصل نشده، آن نیت حاصل نشده. ولی انسان مجلسی می‌رود ...

 من چندی پیش در یك مجلس روضه رفتم چقدر این مجلس، مجلس‌

 نورانی بود! چقدر مجلس، مجلس با اخلاصی بود، مربوط به یكی از اساتید ما بود. در آن مجلس هفت، هشت نفر آمده بودند و مرسوم هم این بود كه در شب‌های جمعه روضه‌ای هست، كل افرادی كه آنجا شركت كرده بودند هفت نفر بودند. آن حالی كه من در آنجا پیدا كردم، آن صفایی كه من در آنجا پیدا كردم، طبعا جای دیگر نیست. چرا؟ چون اساس بر اساس شهرت نیست، پرچم ندارد بیرق ندارد، تابلو و پلاكارد توش نبود، اعلامیه و اینها نبود. بر اساس سنتی كه از پدران در شب‌های جمعه یك توسلی، یك زیارتی، یك روضه‌ایی به مناسبت روزها و موالید، ایام شهادات، وفیات ائمّه علیهم‌السّلام یا اگر هم نبود، همان خود روضه توسل به سیدالشّهدا علیه‌السّلام به همان مقدار بود همین كیفیت هم ادامه داشت. چقدر با صفا! چقدر با خلوص! اینها برای چیه؟ این برای آن نیتی است كه در پشت این عمل قرار گرفته.

 یك مجلس روضه دیگر انسان می‌رود از آن اول نگاه می‌كنند چه كسی می‌آید چه كسی می‌رود؟ چند نفر آمدند؟ چند نفر؟ یكی آنجا نشسته هی آمار می‌گیرد. چند نفر آمدن؟ امشب زیاد شد امشب خوب شد، امشب چی شد، دوربین می‌آورند تماشا، یكی یكی آنهایی كه آمدن عكسشان ثبت بشود در مجلس ما شركت كردند.

 بنده در یك مجلسی شركت كردم، روز عاشورا در همین طهران به یك مناسبتی، انسان بعضی مجالس را به خاطر رودربایستی می‌رود! اگر نرود فردا می‌گویند آقا نیامد، بی‌احترامی كرد، بی‌توجّهی كرد، بی‌اعتنایی كرد. خیلی از این مجالس به خاطر رودربایستی است. آن فرد یك حقّی به گردن ما داشته، از همان سی سال، سی و پنج سال پیش، گفتیم برای ادای آن حقّ، بعضی از سال‌ها در یك مجلس روضه‌ای كه دارد شركت كنیم یكی از همان خیابان‌های طهران. افراد می‌آیند و می‌روند عصر عاشورا بعد از آن روز دیگر من تا به حال نرفتم روز عاشورا منبری دارد توسل می‌كند، روضه می‌خواند، یك نفر آمده، یك دوربین دو متر و نیمی دستش گرفته، یك یك دور این مجلس همین طوری بچرخد تو كلّه یك یك افراد، تو سر آن یكی دوم سوم چهارم پنجم، بیا، برو، وسط جمعیت و این چیزها، فاتحه هر چی روضه امام حسین و روز عاشورا را با این ادا و اطوارها ... خجالت نمی‌كشند از امام حسین هم خجالت نمی‌كشند. واقعاً چقدر انسان باید بی‌حیا باشد. آقا هزارتا مجلس درست كن بزن بكوب دف بردار هزارتا فیلم بساز، دیگر با امام حسین چرا بازی بكنی؟ با ائمّه دیگر چرا باید بازی كنی؟

 دیشب من خدمت رفقا بودم در یك جایی، یك مسئله‌ای عرض كردم گفتم اینهایی كه یك همچنین مجالسی تشكیل می‌دهند خودشان خبر ندارند همان طنابی كه به گردن علی بن ابیطالب انداختند از منزل بیرون كشیدند بردند در مسجد، همان طناب‌

 را الان به گردن امام حسین می‌اندازند و توی این مجالسشان می‌آورند همان است هیچ فرق نمی‌كند، همان طناب را الان به گردن امام زمان می‌اندازند و می‌آورند تو این مجالس با این كیفیت و با این وضعیت و خجالت نمی‌كشند آقا جان! هزارتا مجلس داریم هزار جور داعی داریم. هزار جور مسائل داریم. آن منبری بالای منبر از روضه وداع و كیفیت آمدن صحبت می‌كند یك نفر راه افتاده، یكی از آن طرف مجلس برو یكی از آن طرف برو تو آن طرف را بگیر یك نفر از قلم نیندازی‌ها! اینها همه باید ثبت بشود، ضبط بشود در تاریخ بماند در نوار و این چیزها باید بماند كه چی؟ كه فلان كس در مجلسش شركت كرده! قربان عمه‌ام بروی با این مجلس و با این توسلات! واقعاً اینها مسخره نیست؟! یعنی ما نباید به فكر بیفتیم؟ یك روزی نباید این مسائل تمام بشود. گمان نمی‌كنم تمام بشود. می‌دانید چرا؟ زود بگویید چون اغراض همیشه هست، شیطان همیشه هست، نفس، تا نفس باقی است این مجالس باقی است. تا انسان تربیت نشده است این مجالس باقی است تا ظهور حضرت هم باقی است. خواهید دید.

 آن‌طرف هم هست آن اشخاص هم همان‌طوری كه عرض كردم آن هم هستند. هفت نفر، هشت نفر، می‌آیند می‌نشینند دور هم یك روضه می‌خوانند به كسی كاری ندارند، هر كه آمد آمد هر كه نیامد نیامد. این در آن اخلاص است. حالا لازم نیست اصلا اسم خودش را سالك بگذارد، لازم نیست انسان اسم خودش را، عارف بگذارد. عمل، عمل سلوك است. عمل، عملی است كه تقرّب الی اللَه در آن است. عمل، عملی است كه برای رضای خداست. مگر ما از مردم طلبكاریم كه طناب به گردنشان بندازیم و به روضه خودمان دعوت كنیم هر كه می‌خواهد بیاید، هر كه نمی‌خواهد نیاید.

 ما نمی‌توانیم آن موقعیت خود را در میان مردم جلوه بدهیم الا به سرمایه‌گذاری از ائمّه، آنها را می‌كشیم وسط! به بهانه‌های مختلف، به دواعی مختلف، هی جلسه می‌اندازیم، هی روضه می‌اندازیم، هی مجلس می‌اندازیم. آن روضه را برای خودت می‌اندازی! آن مجلس را برای خودت می‌اندازی و آن گریه‌ایی كه خودت ادای آن گریه‌گنندگان را در می‌آوری در روز قیامت هر كدام تبدیل به گرزی از آتش و لهیبی از آتش خواهد شد و همان سیدالشّهدایی كه الان برای او جلسه گرفتی به عنوان اولین خصم، در روز قیامت مقابل تو خواهد ایستاد و داد مظلومیت خود را از تو خواهد گرفت. امام حسین برای این مظلوم است، الان امام زمان ما كه مظلوم است این است قضیه.

 آمدم پیش مرحوم آقا گفتم: آقا اینجا جمعیت زیاده، اجازه بدهید كه ما فلان اطاق را اضافه كنیم یا یك طبقه بالا بسازیم. رفقا آمدند پیش ما گفتند بروید به آقا بگویید، ما رفتیم به مرحوم آقا گفتیم. واقعاً هم گاهی اوقات زیاد می‌آمدند، در بالكن می‌نشستند. یك روز من از قم برای مشهد رفته بودم، همان صبح ما رسیدیم و ابتدای ورود، رفتیم به مجلس مرحوم آقا، من دیدم تا مقداری از

 كوچه افراد همین‌طور نشستند، جا نبود، ما هم همین‌طور با افراد تو كوچه نشستیم. وقتی‌كه مجلس تمام شد رفتیم بالا. گفتم: رفقا می‌گویند كه یك طبقه بالا بسازیم، افراد بیایند اینجا. ایشان فرمودند: همین است، هركه می‌خواهد زود بیاید، هركه می‌خواهد زود بیاید. همین یك حسینیه و یك هال، حتی آن اطاق كنار خودشان را هم اضافه نكردند. یك حسینیه بود رفقا كه در مشهد آن زمان مشرف می‌شدند دیده بودند این را و همان. بعد از فوت مرحوم آقا آمدند به ما گفتند كه آقا یك طبقه بالا بسازید گفتیم كه وقتی پدرمان نساخت ما بیاییم بسازیم! ما چرا بسازیم؟

 این عملش، عملی است كه حتی مخالفین می‌آیند اعتراف می‌كنند، آنهایی كه مخالف با ایشان بودند، در خود مشهد مخالف بودند، پشت سر ایشان حرف می‌زدند، نامه‌های آن‌چنانی برای ایشان می‌فرستادند، وقتی از ایشان سؤال می‌كردیم بین خودشان و خلوت خودشان، یكی از آنها به دیگری گفته بود به رحمت خدا رفته گفته بود اگر در مشهد یك نفر اخلاص داشته باشد آن هم آقای آقا سید محمدحسین است. چرا؟ عمل نشان می‌دهد. كسی كه بیاید روضه را، مجلس خودش را بین‌الطلوعین بیندازد، بین‌الطلوعینی كه همه خوابیدند و جایی نمی‌روند یا می‌نشینند مشغول صبحانه خوردن، بین‌الطلوعین بیندازد و بعد هم وقتی‌كه مجلس تمام شود حركت بكنند با این وضع و این كیفیت، كه این كار را می‌كند؟

 هركه بخواهد روضه بیندازد یا شب می‌اندازد، بالاخره افراد از سر كار برگردند و دیگر حالا كه كاری ندارند، یك روضه امام حسین هم می‌رویم یا اینكه یكی دو ساعت از آفتاب می‌گذرد و بعد مجلس می‌اندازند چرا؟ مؤمنین شركت كنند مُعمِنین البتّه با عین هم شركت كنند، هان امام حسین احتیاج به اینها دارد؟ امام حسین احتیاج به ما دارد؟ امام حسین احتیاج به فهم دارد نه به عزاداری و بر سر و سینه زدن، احتیاج به فهم دارد.

 امام حسین احتیاج به شخصی دارد مثل ابالفضل‌العباس كه این لشكر سی هزار نفر كه سهل است اگر لشكر سی میلیون در مقابلش قرار بگیرد انگار نه انگار! سی میلیون پشه، سی میلیون مگس در قبال او قرار گرفته است. امام حسین این فرد را می‌خواهد. امام حسین احتیاج به زهیر دارد، امام حسین احتیاج به حبیب دارد، امام حسین احتیاج به مسلم بن عوسجه دارد.

 آقا خود جریان كربلا را ما در قبال خودمان قرار بدهیم به آن عمل كنیم دیگر! این بازی‌ها چیست؟ امام حسین چند نفر داشت؟ سی نفر، چهل نفر، هان! بقیه بنی‌هاشم بودند دیگر! امام حسین یعنی سی نفر من اصحاب دارم. حالا ما روضه می‌اندازیم حتماً باید دو هزارتا شركت كنند. چی شد؟ روضه بینداز ده نفر بیایند، بیست نفر بیایند، چرا دو

 هزار نفر بیایند؟ چرا؟ آن ده نفری كه بیایند با نیت می‌آیند، می‌آیند از امام حسین بگیرند، از آن نفس اشراب بشوند آن دو هزار نفر می‌آیند فقط یا این نفر را نگاه می‌كنند یا آن نفر را. شخص واعظ صحبت می‌كند این با بغل دستیش حرف می‌زند قضایا و قصه‌ها و مسائل را مطرح می‌كند.

 مرحوم آقا می‌فرمودند در همان زمان سابق، زمان شاه می‌گفتند كه ما در یكی از همین مجالس در طهران شركت كردیم، همین مسجد چهل ستون مسجد جامع هست در بازار طهران، ختم یكی از آقایان بود یكی از افراد فوت كرده بود به رحمت خدا رفته بود ما رفتیم شركت كردیم. اتّفاقا خود ایشان هم برای مجلس ختم اعلانیه چاپ كرده بودند، مجلس استاد ایشان بود. مرحوم آقا شیخ حسین حلّی رحمة اللَه علیه؛ بسیار مرد بزرگواری بود، از آن افرادی بود كه بی‌هوا بود با اینكه از تمام مراجع وقت، مرحوم حاج شیخ حسین حلّی اعلم بود، ولی برای رسیدن به مرجعیت قدمی برنداشت. از همه اعلم بود، و خودش در مجلس فتوا و شورای فتوای مرحوم آقای حكیم رحمة اللَه علیه شركت می‌كرد. درحالی‌كه ایشان از خود آقای حكیم اعلم بود. نفس نداشت، هوا نداشت. می‌گفت ما می‌خواهیم برویم كار مردم را راه بیندازیم حالا ما از خود این آقا اعلم باشیم یا نباشیم. برای ما مهم نیست. مرحوم آقا هفت سال پیش ایشان درس خواندند. بسیار مرد عالمی بود نِحریری‌[[2]](#footnote-2) بود در فنّ خودش، واقعا نحریری بود. من الان بعضی از تقریرات مرحوم آقا یا نوشتجاتی كه از ایشان دارم مطالعه می‌كنم یك مطلبی هم فعلا در دست بررسی داریم ان‌شاءاللَه اگر خداوند توفیق بدهد شاید برای اهل فن البتّه، كتاب، كتاب عربی است و مسائل، مسائله فنّی است. وقتی‌كه من این نوشته‌هایشان را مطالعه می‌كنم می‌بینم عجب آدم روشنی بود ایشان، در آن موقع، آن فضای نجف و آن وضعّیت، این‌قدر آدم روشن، این‌قدر آدم اهل مطالعه، آن‌قدر به فلسفه غرب وارد، آن‌قدر به مطالب و نوشته‌هایی كه در آنجا دارد می‌آید وارد، آن موقع این حرف‌ها نبود، آن‌قدر وارد، واقعا مرد ذی قیمتی بود و ذی ارزشی بود. خدا رحمت كند.

 ایشان (مرحوم آقا) برای مجلس اعلامیه داده بودند و در آن نوشته بودند: بسم اللَه الرحمن الرحیم. اذا مات العالم ثلم فی الاسلام ثلمة لا یسدها شیئ‌[[3]](#footnote-3) این برای چند روز بعد بود، خود ایشان هم در یك مجلسی كه به این مناسبت در همان مسجد جامع تشكیل شده بود شركت كرده بودند. می‌گفتند نشستند، یكی از این آقایانی كه در مقابلش یك قلیان گذاشته بود و قُر قُر قُر داشت قلیان می‌كشید! از آن طرف هم آن قاری قرآن داشت قرآن می‌خواند التفات كنید آن وقت ما مسخره نكردیم دین پیغمبر را؟! رو كرد به آقا، آقای طهرانی! آقای سید محمدحسین! آقا شما اعلامیه دادید بالای اعلامیتان بسم اللَه‌

 نوشتید؟ بله نوشتیم. آقا این هتك حرمت است! چی چی هتك حرمت است؟ بسم اللَه است! بسم اللَه را باید نوشت. نه آقا! این بسم اللَه هتك حرمت است، زیر دست و پا می‌افتد! هر كه زیر دست و پا افتاد برمی‌دارد. اینكه هتك حرمت نیست. نه نمی‌شود آقا! باید بسمه تعالی نوشت یا نقطه گذاشت الان مگر نمی‌گذارند نقطه؟ بسم اللَه الرحمن الرحیم می‌نویسند، این احمق‌ها اللَه را نقطه می‌گذارند آن وقت الرحمن الرحیم را می‌نویسند. بابا اگر اشكال دارد الرحمن الرحیم هم اشكال دارد، فقط اللَه كه نیست. بسم الف چند تا نقطه! واللَه خدا ما نشنیدیم تا حالا، اسم خدا چندتا نقطه باشد. خدا در قرآن گفته اسم من اللَه است الف لام هاء، حالا اسم خدا را ما گذاشتیم الف چندتا نقطه، الف چندتا نقطه! بسم الف چندتا نقطه، این هم شده اسم جدید! اسم خدایی كه تازه درآوردیم، البته بوده!

 آقا تمام اینها خلاف است. اللَه باید نوشته بشود، اللَه باید پخش بشود، اللَه باید در میان مردم حضور داشته باشد، هرجا انسان اللَه می‌بیند برمی‌دارد، نمی‌بیند پا می‌گذارد اشكال ندارد چه اشكال دارد؟ هیچ ایرادی ندارد. گفت آقا این هتك احترام است! كی پیغمبر از این كارها كرده؟ آقا فرمودند كه آیا پیغمبر نامه برای خسرو پرویز ننوشت و بالای نامه‌اش بسم اللَه نوشت؟ آیا نامه برای سایر افراد نمی‌نوشت؟ برای پادشاه مصر ننوشت؟ برای یمن ننوشت؟ نامه‌هایی كه الان از پیغمبر هست تمام آن نامه‌ها بالایش بسم اللَه الرحمن الرحیم است و خیلی عجیب كه مُهری كه رسول خدا آن مهر را در زیر نامه می‌زد اول بالایش اللَه بود. خیلی عجیب است، وسط رسول، و آن قسمت پایینش اسم مبارك خودشان محمّد صلی اللَه علیه و آله و سلّم قرار می‌دادند. یعنی آن‌قدر پیغمبر رعایت ادب و عبودیت و سلسله مراتبِ تربیت و عالم وجود را دارد، اسم خودش را به عنوان عبد پایین می‌نویسد. وسط مرتبه رسالت و انتصاب پروردگار، می‌خواهد بگویید من هیچم. اگر شما به من نگاه می‌كنید من این زیرم، رسالت من این وسط، واللَه هم كه در آن نقطه: در آنجا قرار دارد. اینها مسائلی است كه ما باید بفهمیم‌ها، اینها فهم ما را زیاد می‌كند. امام صادق اینها را می‌خواهد به ما یاد بدهد.

 ایشان فرمودند مگر این نامه‌هایی را كه پیغمبر برای افراد می‌نوشتند بسم اللَه نداشته؟ آن آقا گفتش نه آقا! اینها تعظیم می‌كردند! تكریم می‌كردند این نامه‌ها را احترام می‌كردند. ایشان فرمودند پاره كردن خسرو پرویز و زیر پا گذاشتن تعظیم بود؟ این تعظیم است؟ معنای تعظیم این است كه نامه را پاره بكند و بگذارد زیر پایش و دستور بدهد به حاكم یمن كه بفرست این فردی را كه ادعای رسالت كرده و اسم خود را مقدم بر اسم من كرده، دست بسته‌

 در اینجا بیاورند. مگر این كار را نكرد؟ دو نفر را فرستاد، آمدند گفتند این رسول شما كجاست؟ گفتند در مسجد نشسته، آمدند در مسجد پیش پیغمبر، همین دو نفر در خود مسجد مدینه آمدند. گفتند كه ما دستور داریم، حضرت آنها را آن روز قبول نكرد و گفتند فردا بیایید. فردا آمدند گفتند كه ما دستور داریم كه شما را ببریم. حضرت فرمودند می‌دانید چرا گفتم امروز بیایید و دیروز قبول نكردم؟ گفتند نه: گفتند برای اینكه دیشب جبرائیل آمد به من خبر داد كه این پادشاه شما خسرو پرویز را فرزندش دیشب در هنگام خواب به قتل رسانده. خواستم این را امروز به شما بگویم. گفتند عجب. گفتند حالا صبر می‌كنیم. یك هفته گذشت از طرف شیرویه سلطان ایران خطاب آمد به پادشاه یمن، این دو نفر را برگردان و این مسئله را تو تمام كن. یك هفته بعد خبر آمد كه در فلان شب، همان شبی كه پیغمبر این مطلب را گفتند، خسرو پرویز به دست فرزندش شیرویه به قتل رسید. پیغمبر هم همان موقع فرمودند گرچه كشتن او به عنوان یك فرد ظالم واجب و لازم بود ولی چون فرزند این كار را كرده شش ماه بیشتر دوام نمی‌آورد. این را هم همان‌جا پیغمبر فرمود. شش ماه بعد هم شیرویه به واسطه یك مرض از دنیا رفت.

 مرحوم آقا به آن شخص فرمودند آیا این احترام است؟ این دیگر هیچ حرف نزد، نتوانست دیگر صحبت كند. بعد وقتی‌كه گذشت، ایشان رو كردند به او گفتند كه یك سؤال از شما می‌كنم جناب شیخنا! گفتند آیا صحبت شما ارزشش بالاتر است و احترامش بالاتراست یا قرآن، كلام خدا؟ گفت آقا كلام خدا، این چه حرفی است! گفتند اگر شما الان بالای منبر بودید و داشتید برای مردم صحبت می‌كردید و یك نفر پای منبر شما قلیان به دست قر قر قر قر قر می‌كرد ناراحت نمی‌شدید؟ كلام خدا این‌قدر ارزش ندارد كه این قاری الان نشسته قرآن می‌خواند وَ إِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ‌ الأعراف، ٢٠٤ شما نشستید و قلیان می‌كشید و دودش را می‌دهید به این مردم؟ همین عبارت ایشان بود چی را دارید مسخره می‌كنید؟ دم از كدام دین دارید می‌زنید؟ هان؟! فقط بسم اللَه نوشتن هتك حرمت است؟ قاری قرآن الان قرآن می‌خواند شما قلیان و قرقرقر می‌كنید و با بغلیتان حرف می‌زنید این بی‌احترامی نیست؟ فقط بسم اللَه نوشتن بی‌احترامی است؟

 ببینید! در مجالس شركت می‌كنیم ولی فهم نداریم. فهم داشته باشیم وقتی قاری قرآن ... من در یك مجلسی شركت كرده بودم در طهران، یكی از اقوام ما از دنیا رفته بود. دو، سه ماه پیش بود. قاری داشت قرآن می‌خواند، من نشستم یك نفر آمد شروع كرد با من احوالپرسی كردن، گفتم اجازه بفرمایید این تمام بكند قرآنش را، آن‌وقت بعد خدمتتان عرض می‌كنم! ناراحت شد كه چرا ما نسبت به او ... گفتم الحمدلله خیلی متشكر اجازه بفرمایید این قرآنش را تمام كند چون الان دارد قرآن می‌خواند وَ إِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا باید انسان سكوت كند، سكوت كند و بفهمد و بشنود، نه اینكه قاری قرآن،

 شعر بخواند یا قرآن تفاوت نمی‌كند! نه! أَنْصِتُوا ساكت باشید، بفهمید این آیات قرآن چی دارد می‌گوید. آن‌وقت از همان مجلس فاتحه هم بهره می‌برید، از همان مجلس ترحیم هم بهره می‌برید. چرا؟ چون نیت نیت فهم است، نه نیت آمدن و گوش دادن و یك چیز روال روتینی و فكر كردن و حركت كردن و حالا چه قرآن می‌خواند، بگذار مجلس بگذرد، چه شعر می‌خواند بگذار بگذرد، چه رمان می‌خواند، بالاخره یك جوری بگذرد یك جوری تمام بشود، فاتحه تمام بشود برویم منزل! نه این قرآن با رمان فرق نمی‌كند وَ إِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ‌ آرام باشید ساكت باشید بفهمید، به مقدار اطّلاعتان بهره بگیرید.

 آن‌وقت همین مرحوم آقا در مجلس امام حسین علیه‌السّلام وقتی‌كه بنا بر عزاداری بود، ما را ملزم می‌كردند بالای منبر عزاداری كنیم و وقتی‌كه همه افراد بلند می‌شدند برای عزاداری اول كسی كه برمی‌خواست خود ایشان بودند و همراه با مردم سینه می‌زدند، بقیه هم سینه می‌زدند. چرا؟ چون مجلسش می‌خواهد مجلس امام حسین باشد. مجلسی باشد برای خدا باشد، نه برای تظاهر، وقتی برای تظاهر باشد یا سینه نمی‌زنیم همین‌طوری می‌نشینیم یا اینكه با دو سانت زاویه با سه سانت كفایت می‌كند، بیش از این زحمت به خود نمی‌دهیم! انرژی، كالری مصرف می‌شود. آن می‌شود چی؟ آن می‌شود واقع، آن می‌شود چی؟ ظاهر، آن در آن ارتباط است، در آن مجلس نه! چیزی پیدا نمی‌شود، مسئله‌ایی پیدا نمی‌شود.

 بنابراین آن چیزی كه مورد نظر و مورد توجه است این است كه به دنبال این مطلب، به دنبال این فعل، چی قرار گرفته؟ یك روز امام صادق علیه‌السّلام نشستند ظاهرا روایت از احمد ابن ادریس است، این‌طور كه در نظرم می‌آید از یك فردی سؤال كرد، رو كرد به امام صادق علیه‌السّلام گفت فلان شخص از اصحاب شما خیلی به وضویش می‌رسد، خیلی مبتلای به وضو و وسواس و تحصیل طهارت، با اینكه این یك مرد عاقلی است، خیلی مرد عاقل. نمی‌دانم چرا این این‌طوری شده؟ حضرت فرمودند عاقل است؟ كجایش عاقل است؟ اینكه طرز وضو گرفتن نیست. آب را دوتا مشت بردارد بریزید، تمام، بعد وقتی‌كه دست می‌كشیم مستحب است انسان یك مرتبه دیگر هم بریزد، تمام شد. من الان برای شما با همین یك لیوان وضو می‌گیرم حالا اینجا خیس می‌شود با همین یك لیوان وضو می‌گیرم.

 خودم با مرحوم آقا در صحرای عرفات بودیم من آب می‌ریختم و ایشان غسل می‌كردند. غسل روز عرفه مستحب است، روز عید قربان مستحب است، غسل می‌كردند قبل از ظهر، غسل روز عرفه، یك آفتابه بود در آن زمان من هفده سالم بود همان زمان سابق زمان شاه اصلا امكانات فعلی نبود آن موقع اصلا این حرف‌ها نبود وضعیت فعلی نبود حالا خیلی تغییر كرده خیلی تفاوت پیدا كرده با یك آفتابه، من آب‌

 می‌ریختم روی سر آقا و ایشان هم با دست خودشان به همان حال احرام، ایشان غسل كردند نصف آفتابه زیاد آمد. یك مجتهد، یك عالم، یك مرجع تقلید این طوری غسل كرده حالا ما می‌رویم یك تانكر آب را روی سر خود خالی می‌كنیم هنوز می‌گویم نمی‌دانم زیر ناخنمان آب رفته یا نرفته؟! نمی‌دونم این نوك موی زیر گوشمان تو گوشمان پرده صماخمان، آب تو نرفته، آقا اینها همه خلاف است.

 امام صادق علیه‌السّلام می‌گوید عقلش كجاست؟ تو می‌گویی عاقل است آن وقت مبتلا به وضو است این كجایش عاقل است؟ آن شخص تعجب می‌كند. رفتارش را می‌بیند. این هم همان درد ما را دارد، همان مبتلای به احساس است، همان مبتلای به چشمگیری عمل ظاهر است. از كلام امام صادق تعجب می‌كند. فرمودند عقلش كجاست؟ تو می‌گویی عاقل است عقل ندارد عقل ندارد و ما عَقْلُهُ؟ خب چه كار كنم؟ حضرت فرمودند برو امتحانش كن، برو از او بپرس، بگو این كاری كه انجام می‌دهی این از كجا یك همچنین قضیه‌ای را انجام می‌دهی؟ از كجا برایت یك همچنین مسئله‌ای پیدا می‌شود؟ چرا یك همچنین كاری می‌كنی؟ چه چیزی توی تو پیدا می‌شود كه این كار را می‌كنی؟ برو از او بپرس. اگر از او بپرسی می‌گوید: شیطان می‌آید من را وسوسه می‌كند، حالا برو از او بپرس اگر نگفت. آمد پیشش، وقتی‌كه دید وضو می‌گیرد، گفت واللَه من یك ربع است كه دارم تو را تماشا می‌كنم، هی داری آب را اینجا برمی‌داری می‌بری، چه كار می‌كنی، برای چه این كار را می‌كنی؟ می‌گوید تا انجام می‌دهم یك‌دفعه شیطان می‌آید وسوسه می‌كند نكند این بالاترش خشك باشد، تا اینجا می‌گذارم آن را می‌ریزم. باز یك‌دفعه شیطان وسوسه می‌كند نكند اینجا خشك شده تا آب می‌ریزم. باز شیطان وسوسه می‌كند حالا كه اینجا خیس شده این پایین ... امام صادق فرمود: شیطان می‌آید، هی وسوسه می‌كند، امام صادق هم این‌جوری وضو می‌گرفت؟

 به چشم خود می‌دیدم بعضی شاگردان مرحوم آقا را كه ظهر برای وضو می‌رفتند سر حوض تا شش بعدازظهر مشغول وضو بودند، شش ساعت! اسم خودشان را هم سالك گذاشتند! این چیست؟ این همان است. این كسی كه در یك همچنین وضعیتی باشد، این وسواس می‌آید قدرت تعقّل را در سائر موارد هم از انسان می‌گیرد، بدبختی و خطر اینجاست. برای این می‌گویند این‌قدر وسواس خطرناك است، برای این می‌گویند وقتی‌كه احساس می‌كنید دارید مبتلای به وسواس می‌شوید با تمام قوا بر علیه آن قیام كنید، و به جنگ آن بروید و هرچه را كه به ذهنتان می‌رسد خلافش را عمل كنید. و عجیب اینجاست، اتّفاقا ارتباط با آدم وسواسی آدم را وسواسی می‌كند.

 من یك دفعه دوران جوانی‌مان بود حالا نه اینكه الان پیر شدیم‌ها یك وقت در همان عنفوان، حدود بیست و یكی دو سالمان بود ما با یك شخصی یك مدتی مسافرت رفتیم. وسواسی بود عجیب وسواسی بود، عجیب، یك چند روزی گذشت دیدم من‌

 هم یك چیزیم می‌شود. دیدم من این‌جوری نبودم، من این‌جوری نمی‌كردم بابا یك وضو می‌گرفتیم می‌رفتیم پی كارمان، نه وضومان درست بود نه نمازمان! گفت حالت چطور است؟ می‌گفت خیلی عالی! نه پولی داریم دزد ببرد نه دینی داریم شیطان ببرد ما هم همین‌طور یك وضویی می‌گرفتیم و یك نمازی می‌خواندیم و می‌رفتیم پی كارمان. حالا دیدیم نه! مثل اینكه یك چیزمان شده یك قضیه‌ای اتّفاق افتاده. آقا تا این مسئله شد ما بر علیه او ایستادیم، این نكته در ذهنمان آمد كه مرحوم آقا فرمودند هر وقت احساس كردید كه دارد وسواس می‌آید به سراغتان، خلافش را انجام بدهید هیچ اشكالی ندارد، برعلیه‌اش بكنید، تا شك می‌كنید اینجا را شستی یا نه؟ اصلا ولش كنید، اصلا خدا بی‌وضو از ما خواسته. در وضو برای شما دست راست لازم نیست همین‌طوری خشك كنید، دست چپ برای شما ... امشب بخشیدیم، فوری بیایم برعلیه‌اش انجام بدهیم، من تا دیدم ا! نكند این دستم ... همین‌طوری ولش كردم حالا شاید هم بعضی جاها خشك بوده نبوده نمی‌دانم، بالاخره ما شسته بودیم، آن وقت وایستادم پاش، دو روز این كار را كردم، دیدم تمام شد، تمام شد رفت.

 این وسواس می‌آید چه كار می‌كند؟ ذهن انسان را می‌گیرد. حضرت فرمودند نگاه نكن به این وضویی كه می‌گیرد و شش ساعت ... خودش به من می‌گفت بیچاره، شش ساعت از ساعت دوازده تا شش بعدازظهر و بعد با حالت شك، می‌بینم حالا نماز دارد قضا می‌شود می‌رفتم و نماز را می‌خواندم! این دیگر چه می‌فهمد از این نماز؟ جان من! عزیزم! این دیگر چه از نماز می‌فهمد؟ چه حالی دیگر از این نماز برای انسان پیدا می‌شود؟ در نمازش همه دنبال وضو است كه آیا وضویش درست است یا نه؟ در نمازش همه‌اش به دنبال این است كه این چه وضعیتی دارد؟ وضویش صحیح نبوده؟ نمازش درست بوده؟ و این خطر برای انسان پیدا می‌شود كه بعد كم‌كم، كم‌كم سرایت می‌كند به موارد دیگر و بعد می‌آید در استاد وسوسه برایش پیدا می‌شود، این است.

 آن وسواس می‌آید جلو و حركت می‌كند و می‌آید جلو، چه جوری پیدا می‌شود؟ این عالم است آمده سراغ من. آقا یك سؤال می‌خواهم از شما بكنم، الان فلان مرجع یكی از افرادی كه در نجف بود به نظر شما آن اعلم نیست از پدر شما؟ آیا نباید از او تقلیدكرد؟ گفتم بَه بَه، بَه بَه، فاتحه مع الصلوات اینكه صلوات نداشت! حالا امروز بخندیم خوب است! یكی از افراد می‌گفت من بالای منبر بودم، خودش به من گفت، می‌خواستم به افراد بگویم آقا جان آدم باید هر چی می‌شنود یك خورده فكر كند، همین‌طوری هر چی می‌شنود نباید ترتیب اثر بدهد. می‌گفتند نه ما این‌طوریم. می‌گفت نه این درست نیست، گفت شروع كردیم به صحبت كردن می‌گفت همین كه صحبت كردیم گفتیم در این هنگام محمد ابن اشعث! یك‌دفعه همه‌

 گفتند اللَهم صلّ علی محمّد و آل محمّد. گفتم به همین دلیل! آدم یك خورده فكر كند ببیند این محمد كدام محمد است؟ آن محمّد بن عبداللَه یا آنكه آمد به جنگ امام حسین؟ كدام است؟ گفتم عجب، عجب! تمام شد، از آن تقلید كنیم یا از این؟ و بنده خدا رفت و بعد به یك وضعیتی. این چه می‌شود مسئله؟ به كجا می‌رسد و انسان راه را به كجا می‌برد!

 ساعت یازده و نیم است و من هم خسته، اتّفاقاً من دیشب هم تا صبح نخوابیده بودم، سردرد داشتم. احتمال می‌دادم كه امروز توفیق رسیدن به خدمت رفقا را نداشته باشیم، دیگر گفتیم علی اللَه بنا را می‌گذاریم و الحمدلله صبح یك ساعتی خوابیدیم تا اینكه آقای دكتر آمدند در زدند و آمدیم خدمت رفقا، دیگر حالمان بهتر شد و الان هم كه خدمت رفقا رسیدیم دیگر از آن آثار و عوارض به‌طور كلی برطرف شده الحمدلله. واقعاً من این را یك نعمت الهی می‌دانم برای خودم، به واسطه این نیات صافی كه مشاهده می‌كنم كه این نیات صاف در اینجا اینها همه اثر می‌گذارد، در حال و هوای انسان اثر می‌گذارند و خداوند خودش باید دست ما را بگیرد كه بسیار راه، راه ظریف ولی درعین‌حال متقن. كسی كه بخواهد خودش را به خدا بسپارد خیلی برایش راحت است. از آب خوردن راحت‌تر است. كسی كه بخواهد خودش برود با پای خودش برود به خودش بخواهد اتّكا كند هیچ چیزی مشكل‌تر از این نیست. چون در هر قضیه شیطان می‌آید سراغ انسان، در هر قضیه وسوسه برای انسان پیدا می‌شود.

 امیدواریم كه خداوند ما را توفیق بدهد و ما را نسبت به این مسئله آگاه كند. ان‌شاءاللَه بقیه مسئله برای جلسه آینده.

 یك مطلبی را می‌خواستم برای رفقا تذكر بدهم قبلًا صحبت شده ولی ظاهراً مسئله آن‌طوری كه بایدوشاید اهمیتش بیان نشده بود. این مجالس، مجالسی است كه به‌طور كلی هر مجلسی نه اینكه اختصاص به این مجلس داشته باشد وقتی‌كه ذكر خدا بشود، وقتی‌كه ذكر صالحین بشود عند ذكرالصالحین تنزل الرّحمه‌[[4]](#footnote-4) رحمت پروردگار می‌آید، نورانیت می‌آید، انسان احساس دیگری دارد نسبت به وضعیت و حال خودش. حركت كردن و صحبت كردن بعد از مجلس آن حال و هوا را در انسان ضعیف می‌كند. تقاضای بنده از رفقا این است كه اگر مطلبی دارند بعد از اینكه مجلس تمام شد دیگر كسی با من صحبت نكند، چون حال من بعد از صحبتی كه می‌كنم مقتضی برای پاسخ دادن نیست و اگر رفقا بیایند صحبت كنند در نفس من تأثیر سوء می‌گذارد، صحبت نكنند. همین‌طور سر جای خودشان بنشینند، اگر كسی مطلبی، چیزی دارد كه مورد نظر است و ضرورتی است كاغذ بنویسد و به رفقا و افرادی كه آنها زحمتشان را متكفل می‌شوند بدهد ان‌شاءاللَه خداوند رفع نیاز می‌كند.

 ان‌شاءاللَه موفق باشید.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. تحف العقول، ص ٣٤٨. [↑](#footnote-ref-1)
2. انديشمند و خردمند و ماهر. [↑](#footnote-ref-2)
3. ١. المحاسن، ج ١، ص ٢٣٣. [↑](#footnote-ref-3)
4. مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج ٥، ص ٢٧٥. [↑](#footnote-ref-4)